

فصل‌نامه علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال پنجم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۴۰۱ (۷۸-۶۵)

مقاله پژوهشی

Doi: 10.22034/JMZF.2023.368100.1130

DOR: 20.1001.1.26453894.1401.5.12.4.0

نگاهی تازه به کاربرد تک‌واژ «که» در بندهای ساده

از منظر دستور نقش‌گرای نظام‌مند

علیرضا راستی^۱

چکیده

تک‌واژ «که» که در ساخت زبان فارسی انعطاف و تنوع معنایی و نحوی بسیاری دارد تاکنون ظاهراً در هیچ نوشته یا اثر پژوهشی از منظر یک نظریه جامع زبان‌شناسی بررسی نشده است. پژوهش حاضر کوشیده است، از میان نقش‌های چندگانه آن، کاربرد این تک‌واژ را در بندهای ساده زبان فارسی از دیدگاه دستور زبان‌شناسی نقش‌گرا بررسی کند. در این جستار، تک‌واژ از دیدگاه نقشی که در ساختار بند به مثابه پیام (فرانقش متنی) و نقشی که به مثابه تعامل و تبادل (فرانقش بینافردی) ایفا می‌کند، در نمونه بافت‌های زبانی با روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. نویافته‌ها حاکی است که این تک‌واژ در واحد زبانی بند، نقش آغازگر را بر عهده دارد و آغازگر را از نظر معنایی فشرده‌سازی و آماده انتقال و پیشبرد جریان پیام می‌کند. همچنین از منظر فرانقش بینافردی، نگرش گوینده را نسبت به خود و مخاطب و نوع مناسباتی که بین آن‌ها شکل می‌گیرد، برجسته‌نمایی می‌کند. یافته‌های پژوهش می‌تواند توجه پژوهشگران را به کاربرت بیشتر رویکردهای نوین دستوری، از جمله دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی، به ظرفیت‌های بکر و شگرف زبان فارسی جلب کند.

واژه‌های کلیدی: آغازگرنمای «که»، سیاق غیررسمی، دستور نقش‌گرای نظام‌مند، فرانقش متنی،

فرانقش بینافردی.

۱. استادیار گروه آموزش زبان انگلیسی، دانشگاه سلمان فارسی، کازرون، ایران.

۱. مقدمه

زبان فارسی گفتاری و ظرفیت‌های ناشناخته و عظیم آن، گستره‌ای را تشکیل می‌دهند که هم در سطح مطالعات داخل کشور و هم در سطح پژوهش‌های با رویکرد بین‌المللی یا تطبیقی به نسبت مهجور مانده است و بدان اقبال درخوری نشده و نمی‌شود. در محدود مطالعات جستجوگریده‌ای هم که در این زمینه انجام شده است، غالباً به‌گونه‌ای اسلوب‌مند و علمی، دقائق و ظرایف این سیاق (register) زبانی توصیف یا تبیین نشده است. این امر شاید ریشه در ناآشنایی نسبی نویسندگان و بعضاً پژوهشگران این عرصه با نظریات و رویکردهای نوین زبان‌شناسی داشته باشد. بدیهی است که اگر نظریه را به‌مثابه منبع نوری بدانیم که بر یک پدیده طبیعی، انسانی یا اجتماعی تابانده می‌شود و زوایای پنهان یا تاریک آن را روشن می‌سازد، اتخاذ و کاربست نظریات زبان‌شناسی جدید به ویژگی‌های سیاق گفتاری زبان می‌تواند نقش به‌سزایی نه‌تنها در آشکارسازی وجوه کمتر شناخته شده آن، بلکه اقبال و توجه بیشتر جامعه زبانی و ادبی بدان ایفا کند (رک: براون، ۲۰۱۴: ۱۴).

در پژوهش حاضر نمونه بندهای ساده حاوی تک‌واژه «که» به‌عنوان یکی از نموده‌های بارز سیاق گفتاری فارسی، در یک بازه زمانی شش‌ماهه از گویشوران فارسی‌زبان استخراج و ثبت و با رویکرد نظری و تحلیلی دستور نقش‌گرای نظام‌مند (Systemic Functional Grammar) تحلیل شده است تا ماهیت آن از این منظر ویژه روشن‌تر شود.

دستور نقش‌گرای نظام‌مند - که اعتبار وضع آن به هلیدی، زبان‌شناس اصالتاً بریتانیایی و همکارانش برمی‌گردد - گونه‌ای رویکرد «مفید توصیفی و تحلیلی» (اگینز، ۲۰۰۴: ۲). به واکاوی و تشریح متون (اعم از شفاهی و کتبی و چندوجهی/ multimodal) است که «زبان را منبعی راهبردی برای خلق معنا» قلمداد می‌کند (همان: ۲). زبان در چنین نگرشی، مجموعه‌ای از ساخت‌های مرتبط واژگانی و دستوری به نام نظام (system) در اختیار تولیدکنندگان متن قرار می‌دهد تا با گزینش آن‌ها به مقاصد و اغراض گوناگون خود در عرصه تعاملات میان‌فردی جامعه عمل پوشند (همان: ۳).

از منظر دستور نقش‌گرا واحدهای تشکیل‌دهنده متون یعنی بندها (clauses)، هم‌زمان سه نوع معنا یا به تعبیر هلیدی فرانقش (metafunction) را محقق می‌سازند: فرانقش متنی (textual) (بند به مثابه پیام)؛ فرانقش بینافردی (interpersonal) (بند به مثابه بازنمایی به مثابه تعامل و تبادل) و فرانقش اندیشگانی (ideational) (بند به مثابه بازنمایی تجربه)؛ به سخنی دیگر، بندها نه تنها به پیشبرد کلیت پیام متن کمک می‌کنند، هریک از آن‌ها باز نمودی از مناسبات و روابط حاکم بر تولیدکننده متن و مخاطب یا مخاطبان وی و نیز بازتابی از تجربیاتشان است (هلیدی: ۲۰۱۴: ۳۰).

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

در پیوند با سیاق زبانی غیررسمی فارسی و پهنه شگرف آن، شوربختانه خلأهای فراوانی دیده می‌شود. از یک سو، فقدان نشریه یا نشریات تخصصی و نیز برگزار نشدن همایش‌های با محوریت این موضوع باعث شده است تا محققان کمتر به این عرصه کشانده شوند؛ و از سوی دیگر، هژمونی گونه معیار زبان فارسی - که از قضا در دوران معاصر ابزار قدرتمند و فراگیر رسانه را نیز با خود همراه می‌بیند - سبب شده است گاهی ظرایف گونه غیررسمی زبان در حاشیه واقع باشند و در معرض پرسمان علمی دقیق و نظام‌مند قرار نگیرند.

به تبع چنین نیازی در سطح جامعه علمی کشور، بایسته است تعدادی از مطالعات توصیفی (به‌ویژه از نوع هم‌زمانی / synchronic آن) ذیل نشریات تخصصی علمی یا ویژه‌شماره‌های آن‌ها صورت پذیرد و نیز مجموعه‌های تألیفی و تصنیفی به یاری گردآوری عناصر سیاق غیررسمی زبان در سطوح و واحدهای گوناگون زبانی (آوایی/ واجی، تک‌واژی، نحوی و گفتمانی) و از دیدگاه‌های ساخت واژه، معناشناسی و منظورشناسی (pragmatics) برخیزند و این دوفینه دست‌نخورده و بکر زبانی را آن‌چنان‌که به کاربران کنونی زبان به ارث رسیده است، برای آیندگان گردآوری و پردازش کنند و به دست آن‌ها برسانند. از دیدگاه کاربردی، می‌توان از یافته‌های پژوهش‌های توصیفی در زمینه‌هایی مانند توانمندسازی نویسندگان و مترجمان و در نتیجه ارتقای کیفیت آثار تولیدی ادبی یا زبانی استفاده کرد.

در این راستا و با در نظر داشتِ چنین موضوعی، پژوهش حاضر کوشیده است تا به این پرسش پاسخ دهد که کاربست مفاهیم دستور نقش‌گرای نظام‌مند بر جنبه‌های سیاق‌گفتاری زبان فارسی به‌طور عام و تک‌واژ پُرسامد و کاربردی «که» به‌طور خاص احياناً چه لایه‌های جدید معنایی یا کاربردهایی از آن به دست می‌دهد؟

۱-۲. اهداف و ضرورت تحقیق

با توجه به رواج چارچوب‌های نظری و تحلیلی جدید در عرصهٔ زبان‌شناسی معاصر، مانند زبان‌شناسی صورت‌گرا (formalist)، نقش‌گرا (functional) و شناختی (cognitive) (رک: دبیرمقدم، ۱۳۸۳: ۹)، بایستگی کاربست آن‌ها بر روی عناصر و واحدهای مختلف زبان فارسی شدیداً احساس می‌شود. این امر از دو جهت اهمیت داد: ۱. اگر چنین مطالعاتی مستمراً و به‌صورت انباشتگی بر روی زبان‌های به لحاظ رده-شناسی (typology) گوناگون صورت پذیرند، باعث اعتباربخشی بیش‌تر به چنین نظریاتی می‌شوند؛ ۲. کاربست آن‌ها بر روی زبانی همچون فارسی سبب می‌شود پویایی، غنا و ظرافت‌های آن بیش‌ازپیش بر علاقه‌مندان آشکار شود. جستار حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از مفاهیم زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند، گوشه‌ای از چنین ظرفیت‌هایی را نشان دهد.

۱-۳. پیشینهٔ تحقیق

تک‌واژ «که» یکی از تک‌واژه‌هایی بوده است که دست‌کم از دیدگاه دستور سنتی نسبتاً زیاد مورد بحث و پرداخت علمی قرار گرفته است و کاربردهای معنایی و نحوی آن، چه در فارسی معاصر و چه در فارسی ادوار و اعصار گذشته، آن‌چنان‌که در ادب غنی فارسی بازتاب یافته تبیین شده است (رک: البرزی ورکی، ۱۳۷۹: ۲۳۴؛ و نیز انوری، ۱۴۰۱: ۱۵۳). به‌عنوان مثال، محمدرضا پهلوان‌نژاد (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان «توصیف معنایی حرف که در زبان فارسی» تک‌واژ که را از حیث معناشناسی و منظورشناسی بررسی و به چند کاربرد آن در این زمینه‌ها اشاره کرده است. اعظم استاجی (۱۳۸۹) در مطالعه‌ای در زمانی تحت عنوان «بررسی تاریخی کارکردهای چندگانهٔ که در فارسی امروز» به بررسی تطور و تحول نحوی این مقوله پرداخته است. به‌طور ویژه، پاره‌ای از

مطالعات داخلی در چند دهه اخیر کاربردهای متعدد آن را در زبان فارسی گفتاری بررسی کرده‌اند (رک: باطنی، ۱۳۵۵: ۲۵۸؛ و نیز نجفی، ۱۳۷۴: ۷) و چنین پژوهش‌هایی همچنان هرازگاهی به ابعاد نو این تک‌واژ منعطف و چندمنظوره پرداخته و می‌پردازند (رک: محمودی‌بختیاری و تاج‌آبادی، ۱۳۹۲: ۱۰۹).

یافته مشارک چنین مطالعاتی این است که به تدریج و به صورت انباشتگی مؤلفه‌های معنایی و نحوی تک‌واژ مزبور را از دیدگاه دستور سنتی استخراج و بر خواننده عرضه کرده‌اند. علاوه بر ناچیز بودن حجم مطالعاتی از این دست، ایراد دیگری که ممکن است بر این پژوهش‌ها وارد باشد، این است که دچار گسست زمانی نسبتاً زیادی هستند. آن‌چنان‌که از تاریخ انتشار این جستارها برمی‌آید، انجام دادن آن‌ها با وقفه‌هایی روبه‌رو بوده است. همین گسست، خود گویای نبود نوعی نگاه یک‌پارچه و منسجم به این مقوله در میان اصحاب علوم زبانی و ادبی است. درنهایت ابهام دیگری که متوجه این تحقیقات پراکنده توصیفی است این است که هرگز تلاش نکرده‌اند از دریچه یک چارچوب نظری دستوری منسجم و نو به مقوله «که» بپردازند.

دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی (Halliday) یکی از نسبتاً جدیدترین رویکردهای دستوری به مقوله زبان و واحدهای مختلف تشکیل‌دهنده آن است که در نظام آموزشی بعضی کشورها، از جمله استرالیا (رک: کریستی، ۱۹۹۱: ۱۴۲) جایگاه خود را تثبیت کرده است و در خدمت توصیف و تحلیل زبانی در این کشورها به کار می‌رود. کاربست این نظریه قدرتمند که ابتدا در خدمت توصیف و تحلیل «گفتمان زبان انگلیسی» قرار گرفت (رک: هلیدی، ۲۰۱۳: ۳۴۰) از دهه‌های منتهی به سده بیست‌ویکم و به صورتی روزافزون در مورد سایر زبان‌های کنونی دنیا (به‌ویژه فرانسوی، اسپانیایی، و چینی) به صورتی اسلوب‌مند مورد استفاده قرار گرفته و می‌گیرد (رک: کفرل، ۲۰۰۶: ۷؛ و نیز لاوید، اروس، و زامورانو مانسیلا، ۲۰۱۰: ۵؛ لی، ۲۰۰۷: ۲۰).

پژوهش فعلی با شناسایی چنین ضعفی کوشیده است تا با کاربست ابزار توصیفی و تحلیلی این انگاره رایج دستوری و زبانی، به توصیف کاربردهای «که» در سیاق فارسی گفتاری بپردازد. با توجه به گستردگی کاربردهای این تک‌واژ و تنوع معنایی و نحوی آن - که هر یک جستار پژوهشی خاص خود را می‌طلبد - مطالعه فعلی به یکی از کاربردهای رایج دستوری آن، آن‌هم در قالب بند ساده (خبری) و نه در قالب سایر

نقش‌ها، معطوف شده و بر آن است تا به‌عنوان فتح بابی در این زمینه پیشگام مطالعاتی از این دست باشد.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. کاربرد «که» از منظر فرانش‌های دستور نقش‌گرای نظام‌مند

یکی از مشکلاتی که بر سر راه توصیف بعضی از کاربردهای تک‌واژ «که» به‌ویژه آن‌ها که در بند ساده می‌آیند قرار دارد، این است که اجماعی در رابطه با نام‌گذاری آن در میان دستورشناسان و زبان‌شناسان وجود ندارد. اینان عمدتاً در مورد سایر کاربردهای آن مانند ضمیر یا حرف اضافه هم‌داستان هستند؛ اما در کاربردهایی مانند آنچه در زیر آمده است، اطمینان‌چندانی ندارند و صرفاً به تحلیل نحوی یا بررسی ظرایف و لایه‌های معنایی متعدد آن بسنده می‌کنند.

در این جستار، همان‌طور که سابقاً عنوان شد، با بهره‌گیری از چارچوب نظام‌های زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی و با ارائه شواهد و نمونه‌هایی طبیعی از گونه گفتاری زبان نشان خواهیم داد که این تک‌واژ، فارغ از ظرایف معنایی که در بالا بدان اشاره شد، نوعی آغازگر نما (theme marker) است که به دلیل برخورداری از نکات و دقائق معنایی، نقش تأکیدی و برجسته‌نمایی بسیاری در واحد بند دارد.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، از دیدگاه زبان‌شناسی نقش‌گرا، بند (ساده) در یک متن (اعم از گفتاری یا نوشتاری یا حتی چندوجهی) هم‌زمان در خدمت تحقق سه نوع معنا موسوم به معنای متنی (بند به مثابه پیام)، بینافردی (بند به مثابه تبادل و تعامل) و اندیشگانی (بند به مثابه بازنمود تجربه مشارکان) است. به زبان ساده‌تر، واحد بند در هر زبانی سازوکار مشخصی برای انتقال و پیشبرد پیام کلی متن دارد. علاوه بر آن، به‌نوعی نشان‌دهنده ارتباط بین گوینده و شنونده متن است و درنهایت نشان می‌دهد کارگزاران موجود در بند در انجام دادن چه فرایندهایی مشارکت دارند و به تصویر کشیده شده‌اند؛ به‌عنوان مثال جمله زیر هم‌زمان دربرگیرنده هر سه نوع فرانش است:

من امروز کلاس نرفتم.

قبل از هر چیز، این بند ساده از دیدگاه فرانش متنی، پیام یا به تعبیر دستورشناسان سنتی «خبر»ی در رابطه با مبتدا یعنی من ارائه کرده است. در زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی، عنصر من آغازگر (theme) و بقیه جمله پایان‌بخش (rheme) بند فوق است. از منظر فرانش بین‌فردی، با نوعی گزاره خبری روبه‌رو هستیم که در حال انتقال خبری به مخاطب است. همچنین از حیث فرانش اندیشگانی، بند فوق دارای یک مشارکت‌کنشگر (actor) یعنی من، یک فرایند مادی یعنی نرفتم و دو شرایطنمای زمانی و مکانی یعنی امروز و (به) مدرسه است.

در پیوند با ماهیت و کارکرد زبانی تک‌واژ «که» در بند ساده از منظر دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی، این یافته‌ها به دست آمد: بررسی نمونه‌های طبیعی سیاق غیررسمی زبان که در زیر آمده است، نشان می‌دهد که تک‌واژ «که» از دیدگاه فرانش متنی در زبان فارسی (گفتاری)، به‌وضوح آغازگر را برجسته و آن را از پایان‌بخش بند که قرار است پیامی درباره آن عرضه کند، منفک می‌کند. از این حیث، این تک‌واژ با عباراتی مانند as for, with regard to, regarding در زبان انگلیسی که در چارچوب فرانش متنی زبان، آغازگر محسوب می‌شوند، برابری می‌کند (هلیدی، ۲۰۱۴: ۹۱):

من (آغازگر) که ناشتام (پایان‌بخش). می‌تونم آزمایش بدم.

... As for me, I haven't eaten yet

اگر بخواهیم معنای جمله بالا را شرح و بسط دهیم و گزاره‌نویسی (paraphrase) کنیم، می‌توان چنین گفت:

- در رابطه با من (باید بگویم/ این پیام را بدهم که) من ناشتا هستم ...

یا

- تا جایی که به من مربوط است، من ناشتا هستم.

چنین نقشی که از بند قابل حذف است، به تعبیر هلیدی (همان: ۹۱) تأثیر (هرچه بیشتر) متمرکز شدن (focusing) بر آغازگر را دارد؛ به بیان دیگر، آن را در کانون توجه قرار می‌دهد و به خواننده صراحتاً می‌گوید که قرار است پیامی راجع به آغازگر بیان کند:

تو (آغازگر) که آرادت رو بیختی و آلتِ رو آویختی (پایان‌بخش). (در رابطه با تو می‌شود این را گفت که کارهای اصلی زندگی را به سرانجام رسانده‌ای.)
این بچه (آغازگر) که همه‌اش نق می‌زنه (پایان‌بخش). (می‌خواهم در رابطه با این بچه مطلبی را بیان کنم و آن‌هم این است که مدام با صدای بلند گریه می‌کند).
تک‌واژ «که» از دیدگاه فرانش بینافردی - که در بند ساده از طریق نظام وجهیت (Mood System) تحقق می‌یابد - با تفکیک یا تأکید بر اجزایی همچون فاعل دستوری یا متمم (complement)، مناسبات میان گوینده و شنونده یا شنوندگان بند (و توسعاً متن) و هویت آنان را بازتاب می‌دهد:
- این جور آدم‌ها (متمم) که نباید (ایستایی) اینجا (افزونه وجهی) راهشون داد (محمول).

«که» به‌رغم ایفای چنین نقش بینافردی، در چارچوب هیچ‌یک از عناصر اصلی نظام وجهیت قرار نمی‌گیرد و تنها به‌عنوان عنصر فرعی با تأکید بر فاعل دستوری و یا متمم، نگرش گوینده نسبت به آن‌ها را به شنونده انتقال می‌دهد؛ بنابراین به‌رغم فقدان نقش اصلی در چارچوب نظام وجهیت، این تک‌واژ در ترسیم ویژگی‌های هویتی افراد درگیر در تعامل و نیز مناسبات و روابط شکل‌گرفته و حاکم بر آنان کارکرد معنایی بسیار مهم و غیرقابل‌انکاری دارد. در قسمت پایانی نویافته‌ها، بعضی از عمده‌ترین لایه‌های معنایی دخیل در ایجاد معنای بینافردی با ذکر نمونه‌های بیشتر تشریح شده است (معانی که علاوه بر برجسته‌نمایی شخصیت و هویت گوینده به‌نوعی رابطه او با مخاطب را نیز نشان می‌دهد).

در پایان، باید گفت که این واژه از دیدگاه فرانش اندیشگانی فاقد نقش‌های مشارک (participant) (موجودیتی که رویدادی را انجام می‌دهد یا رویدادی بر او حادث می‌شود و در قالب یک عبارت اسمی در بند تحقق می‌یابد)، فرایند (process) (عبارت فعلی)، و شرایطنا (circumstantial) (عبارت حرف اضافه یا قیدی) است و ظاهراً نمی‌توان در آن چارچوب برای آن نقشی متصور بود. با در نظر داشت آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد در چارچوب زبان‌شناسی و دستور نقش‌گرای نظام‌مند تنها نقشی که می‌توان با اطمینان بدان نسبت داد، همان نقش آغازگر (در قالب بند به مثابه پیام) باشد. نقشی که نه‌تنها آغازگر را مستعد دریافت و پروراندن پیام در پایان‌بخش می‌کند؛

بلکه از منظر بند به مثابه تعامل و تبادل نیز نگرش گوینده به آغازگر (فاعل دستوری یا متمم) را آشکارسازی یا برجسته‌نمایی و برای وی هویتی، ولو به صورت موقت خلق می‌کند.

۲-۲. نویافته‌های معنایی

در بررسی و تحلیل نمونه کاربرد آغازگر نمای «که» در داده‌های زبانی مشخص شد این تکواژ، مضاف بر این که نوعی هم‌پوشانی در معنای تأکیدی خود دارد، دست‌کم دارای سه نقش معنایی اصلی متفاوت است:

۲-۲-۱. اظهار (خود) بی‌گناهی:

- سوئیچ ماشینو که من برنداشتم!
در بند فوق، گوینده با تأکید بر این که به‌عنوان یک آغازگر نما قرار است پیامی در مورد آغازگر بند یعنی سوئیچ ماشین بدهد، خود را از یک اتهام بیان نشده تبرئه می‌کند. از دیدگاه فرانقش بینافردی، تکواژ بر نوعی رابطه صریح یا ضمنی متهم‌شده/متهم‌کننده صحنه می‌گذارد یا آن را ایجاد می‌کند و نگرش یا موضع گوینده را نسبت بدان روشن می‌سازد.

۲-۲-۲. اظهار فخر فروشی/خود یگانه‌گی:

- من که درسامو کامل خوندم! می‌گیرم می‌خواهم.
در بند بالا «که» مجدداً نقش آغازگر نما را ایفا و تصریح می‌کند که پیامی در رابطه با آغازگر جمله یعنی من در راه است. از دیدگاه بینافردی، تکواژ با ایجاد یا برجستگی اظهار فضل از ناحیه آغازگر، هویت وی را در پیوند با مخاطب یا مخاطبان شکل می‌دهد و به ایجاد نوعی رابطه میان آن‌ها منتج می‌شود.

۲-۲-۳. اظهار گله و خوددل‌آزردگی:

- آ...ه! این ماشین هم که همه‌اش خرابه!
در این نقش معنایی، «که» انعطاف عملکردی زیادی دارد و در پایان جمله هم می‌تواند بیاید. به‌علاوه قبل از آن «هم» ممکن است استفاده شود:

- این بچه (هم) نق می‌زنه که.

در نمونه‌های زبانی فوق بازم مشاهده می‌شود که تک‌واژه «که» کمک می‌کند توجه مخاطب به آغازگر بند و پیامی که در مورد آن قرار است منتقل گردد، جلب شود. در چارچوب نظام وجهیت می‌توان چنین گفت که این واژه به ایجاد هویت گوینده و نوع رابطه‌اش با آغازگر و عریان‌سازی آن بیش‌ازپیش کمک می‌کند.

در تحلیل پایانی، چنین می‌توان گفت که تک‌واژه مورد بررسی یعنی «که» در زبان فارسی، به‌خوبی در خدمت تحقق اصل اقتصاد زبانی (principle of economy) (رک: کیلر، ۱۹۹۴: ۱۰۲) قرار گرفته است (اصلی جهانی که اصل کم‌کوشی / principle of least effort) نیز خوانده می‌شود. مطابق این اصل، گویندگان در مقام‌گزینش یا اقتباس، تنها آن دسته عناصر زبانی را برای بیان منظور خود به کار می‌برند که باعث شود آن‌ها کمترین دم و توان را مصروف انتقال معنای مورد نظر خود کنند. از آنجاکه در دیدگاه دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلییدی، گویندگان از میان عناصر (زیر) نظام‌ها در طول تاریخ تطور زبان دست به‌گزینش زده و همچنان می‌زنند، رواج بسیار زیاد «که» نه‌تنها در سیاق گفتاری زبان بلکه در گونه‌نوشتاری آن، مبین این نکته در مورد فارسی است که اصل اقتصاد زبانی در مورد این اقبال به تک‌واژه مورد بررسی بی‌تأثیر نبوده است:

- من که مشکلی برا آمدن ندارم.

همان‌طور که در مثال بالا مشاهده می‌شود و قبلاً اشاره شد، تک‌واژه «که» فشرده‌ترین معانی و بیشترین کاربردها را در خود ذخیره می‌کند که در حین بیان مقصود آن‌ها را آزاد می‌سازد. به‌راستی در میان‌گزینش‌های متعدد و متکثری که گویشوران فارسی در اختیار داشته و دارند، کدام‌یک می‌تواند این حجم از معنا و کاربرد نحوی را یک‌جا فشرده‌سازی و بیان کند؟

با بهره‌گیری از نظریات زبانی قدرتمندی همچون دستور نقش‌گرا و سایر چارچوب‌های مورد استفاده در زبان‌شناسی معاصر می‌توان جنبه‌های بیشتری از فارسی گفتاری را روشن کرد و به علاقه‌مندان، نه‌تنها در کشورهای فارسی‌زبان بلکه در خارج، معرفی و توجهات را بدان معطوف کرد.

۳. نتیجه‌گیری

زبان پدیده‌ی شگرف و پیچیده‌ای است که مانند سایر پدیده‌های انسانی نمی‌توان به‌صورت تک‌بعدی صرفاً از زاویه‌ی دید یک چارچوب نظری خاص بدان نگریست و آن را تحلیل کرد. در این میان، گونه‌ی غیررسمی آن به دلیل رواج و کاربرد زیاد در سطح جامعه معمولاً بیش از سیاق رسمی آن بدیهی‌شمرده می‌شود و کاربران زبانی از کنار آن می‌گذرند. بایسته است ظرافت‌های معنایی سیاق غیررسمی زبان با تاباندن چارچوب‌های نظری تازه روشن شود و در معرض دید اصحاب زبانی و ادبی قرار بگیرد. یکی از نظریه‌های زبانی که معنا را در بافت موقعیت قرار می‌دهد و زبان را در قالب نقش یا نقش‌هایی که در مناسبات میان انسان‌ها دارند بررسی می‌کند، دیدگاه دستوری نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی است. در پژوهش فعلی کوشش شده است تا با کاربری این نظریه یکی از کاربردهای تک‌واژ «که» از میان چندین نقش معنایی و نحوی منعطف آن، مورد تدقیق قرار بگیرد.

نویافته‌های مطالعه حاضر نشان داد تک‌واژ «که» که در چارچوب بندهای ساده زبانی کمتر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است و نگاه‌ها عمدتاً معطوف به کاربرد آن در بندهای مرکب زبان بوده است، از دیدگاه فرانش متنی، نوعی آغازگر نما محسوب می‌شود که به‌روشنی هرچه تمام‌تر آغازگر را یعنی عنصری که قرار است بند حامل پیامی در مورد آن باشد، از بقیه بند جدا می‌کند. از دیدگاه فرانش بینافردي نیز مشخص شد این تک‌واژ به ایجاد گونه‌ای هویت‌سازی میان گوینده و شنونده متن منجر می‌شود.

این مطالعه نشان داد، کاربری چارچوب نظری دستور نقش‌گرا - که در اصل برای تحلیل عناصر زبان انگلیسی توسعه پیدا کرده است - به‌وضوح حاکی از قابلیت کاربردپذیری آن بر عناصر فارسی نیز است. پژوهش‌های آتی می‌توانند با کاربری این چارچوب نظری و زیرنظام‌های آن بر سایر عناصر سیاق غیررسمی زبان فارسی، ضمن اعتبارسنجی بیشتر کاربرد نظریه، ابعاد تازه‌تری از این گونه‌ی زبانی را آشکار و به مخاطب علاقه‌مند به ساحت‌ها و سطوح زبانی عرضه کنند. همچنین مطالعات پیکره‌بنیاد زبان‌شناسی می‌توانند به استخراج سایر الگوهای کارکرد این عناصر و تعمیم‌پذیری نتایج کمک زیادی کنند.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. انوری، حسن (۱۴۰۱). *دستور زبان فارسی ۱*. تهران: انتشارات فاطمی.
۲. دبیر مقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: انتشارات سمت.

مقاله‌ها

۱. استاجی، اعظم (۱۳۸۹). «بررسی تاریخی کارکردهای چندگانه که در فارسی امروز»، *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، شماره ۳، صص ۱-۱۳.
۲. البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۹). «بند وابسته قیدی یا موصولی، حرف ربط مرکب یا مجموعه‌ای مرکب از گروه اسمی و حرف ربط»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۴، صص ۲۲۹-۲۴۴.
۳. باطنی، محمدرضا (۱۳۵۵). «استعمال که، دیگه، آخه، ها در فارسی گفتاری»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۹۴ و ۹۳، صص ۲۵۷-۲۷۱.
۴. پهلوان‌نژاد، محمدرضا (۱۳۸۷). «توصیف معنایی حرف که در زبان فارسی»، *سومین گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی*.
۵. محمودی‌بختیاری، محمود و تاج‌آبادی، فرزانه (۱۳۹۲). «چند کاربرد کلامی دیگر از «که» در فارسی گفتاری»، *فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، شماره ۲، صص ۱۰۳-۱۱۶.
۶. نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۴). «کاربرد که در فارسی گفتاری»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۳، صص ۷-۱۹.

لاتین

1. Brown, H. D. (2014). *Principles of language learning and teaching* (6th ed.). New York: Pearson Education.

2. Caffarel, A. (2006). *A systemic functional grammar of French: From grammar to discourse*. London: Continuum.
3. Eggins, S. (2004). *An introduction to systemic functional linguistics* (2nd ed.). New York: Continuum International Publishing Group.
4. Halliday, M. A. K., & Matthiessen, C. M. (201۴). *Halliday's introduction to functional grammar*. London: Routledge.
5. Keller, R. (1994). *On language change: The invisible hand in language*. London: Routledge.
6. Lavid, J., Arús, J., & Zamorano-Mansilla, J. R. (2010). *Systemic functional grammar of Spanish: A contrastive study with English* (Vol. 1). London: Continuum.
7. Li, E. S. H. (2007). *A systemic functional grammar of Chinese*. London: Continuum International Publishing Group.
8. Christie, F. (1991). Literacy in Australia. *Annual review of applied linguistics*, 12, 142-155.

